

## تحلیل قیام سیدالشهدا(ع) از نگاه شهید مطهری

# «قیام حسینی» برای «انقلاب نبوی»

مهدي جمشيدی

عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

استاد شهید مطهری در مقام تحلیل قیام عاشورا، معتقد است که خطر بزرگ در انقلاب‌های اجتماعی، آن خطری است که قرآن کریم از آن به‌نام «نفاق» یاد کرده است. برای مثال، انقلاب رسول اکرم(ص) در صدر اسلام، هم «روح/ باطن/ حقیقت/ هسته» دارد، هم «کالبد/ ظاهر/ شعارها/ پوسته». تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که هر گاه یک جریان صحیح و مفید و خدمتگزار برای بشر به‌وجود می‌آید و دشمن می‌بیند از «مواجهه» و «رو در روی آن قرار گرفتن» نتیجه‌ای نمی‌برد، به فکر این می‌افتد که به آن ملحق شود و خودش را در درون آن قرار بدهد؛ به‌طوری که پوسته را حفظ می‌کند و هسته را می‌خورد یا ظاهر را نگه می‌دارد، اما باطن را تغییر می‌دهد. در این حال، «بیشتر مردم» احساس نمی‌کنند که آن حقیقت از دست‌شان رفته، چون پوسته محفوظ مانده است. از آنجاکه پوسته را هسته نگه می‌دارد و حیات پوسته به هسته وابسته است، وقتی باطن از دست رفت، بعد از مدتی، ظاهر نیز خودبه‌خود از میان می‌رود(مرتضی مطهری، «پانزده گفتار»، ص۲۹۱). این سخن عمیق و اجتماعی، درخور تأمل و تدقیق است.

«انقلاب» به مثابه یک «واقعیت اجتماعی»، شخصیت و هویت است؛ برساخته انسان است اما همچون خود انسان، «من» دارد. آنان که سطحی‌نگر و ظاهرپسین هستند و در نمودها غرق می‌شوند، جز به رویه‌ها و پوسته‌ها نمی‌نگرند؛ گویا عالم در همین «واقعیت‌های پیدا و تجربی» منحصر است و باطنی ندارد. نه فقط انسان، بلکه عالم، ظاهری دارد و باطنی و از آن جمله «انقلاب اجتماعی» است. برخی به «باطن و واقعیت اجتماعی» اعتقاد آریذ آن اَمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنْ الْمُنْكَرِ، و اَسَیْرَةُ جَدِی وَ سَیْرَةُ اَبِی عَلَی بْنِ اَبِی طالب؛ «همانا من به‌واسطه سرستی و فسادطلبی و ستمگری، خروج نکرده‌ام، بلکه برای طلب اصلاح در امت جدم خروج نموده‌ام؛ من می‌خواهم به معروف، امر و از منکر، نهی کنم و بر اساس سیره جد و پدرم علی بن ابی‌طالب، حرکت کنم.»(خوارزمی، مقتل الحسین، ج۱، ص۱۸۸)

این امر بدان دلیل است که: انها إِذَا اَدِیْتُ وَأَقِیْمْتُ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ کُلُّهَا؛ «همانا اگر امر به‌معروف و نهی از منکر ادا و برپا گردد، تمام فرائض، پایدار می‌مانند.» (ابن شعبه خرائی، تحف العقول، ص۲۳۹)

بر این اساس، «انقلاب اجتماعی» که اتفاقی کمپاب و کم‌نمونه در جهان اجتماعی است، دارای معناست و این معنا، برخاسته از برآیند اندیشه‌ها و انگیزه‌های عاملان آن است؛ این، آنان هستند که چنین روح و هویتی را در متن انقلاب اجتماعی می‌دمند و به آن شخصیت مستقل و باطن نامحسوس می‌بخشند. پس انقلاب، ظاهری دارد و باطنی و همه و تمامی در نمود عینی‌اش، جلوه‌گر نیست.

عوام، به ظاهر و پوسته انقلاب می‌نگرند و به آن دل خوش دارند اما خواص متعمق و اهل نظر، توجه‌شان به باطن و هسته انقلاب است. اینان بخوبی می‌دانند که آنچه «مقوم» انقلاب است و «ذات» آن را می‌سازد، همان باطن انقلاب است و این «من»، باطن و حقیقت انقلاب اجتماعی را تشکیل می‌دهد. از این رو، دلنگران از دست‌رفتن باطن انقلاب هستند. هنگامی که دشمن از اضمحلال انقلاب، ناامید می‌شود و می‌فهمد رویارویی آشکار و عیان، ممکن و نتیجه‌بخش نیست، دست‌تصرف و تعدی به سوی باطن انقلاب دراز می‌کند و می‌کوشد «انقلاب» را از لحاظ هویتی، به «ضدانقلاب» تبدیل کند؛ یعنی ارزش‌ها و آرمان‌های انقلابی را از آن می‌زداید و انقلاب را از درون «تهی» می‌گرداند. «استحاله انقلاب» بر همین امر دلالت دارد. در این حال، انقلاب به موجودی «منفعل» بدل می‌شود که جز ظاهر و پوسته‌ای نمادین، چیزی از آن باقی نمانده است. پس در مقایسه میان ظاهر و باطن انقلاب، باید باطن آن را «امر اصیل» دانگشت.

غوغایی که رسول اکرم(ص) برانگیخت، یک انقلاب اجتماعی تمام عیار بود؛ «بعثت» در ذات خویش، یک انقلاب اجتماعی است که از متن انقلاب فردی برمی‌خیزد. رسول اکرم(ص) برانگیخته شد تا «نظم اجتماعی طاغوتی» را در هم بریزد و «نظام قدسی» را پدید آورد؛ چراکه در این حال است که نور هدایت الهی بر جهان اجتماعی می‌تابد و جامعه به بستر تعالی و تکامل معنوی فرد تبدیل می‌شود. برخلاف نظر رایج در علوم اجتماعی سکولار، نباید انقلاب اجتماعی را واقعیتی جدید و نوپدید دانست که هیچ نمونه و مصداقی در تاریخ پیشانجید نداشته است. تجدد، حریصانه و زیاده‌خواهانه در پی آن است که همه‌چیز را به نفع خود، مصادره کند و به انکار تمام تاریخ‌های دیگر و دستاوردهای آنها بپردازد و خویش را غالب و مسلط گرداند. تبعیت ناآگاهانه و مرعوبانه ما از مشهورات و مقبولات علوم اجتماعی سکولار، تن‌دادن به چنین خواسته‌پنهانی‌ای است که تجدد در سر دارد. ازاین‌رو است که شهید مطهری، بی‌پروا از «انقلاب صدر اسلام» سخن می‌گوید و «انقلاب اسلامی ایران» را پرتویی از آن می‌شمارد.

«انقلاب صدر اسلام»، با وجود تمام تلاش‌های رسول اکرم(ص) در معرض آفت بنیان‌برافکن «استحاله» قرار گرفت، به‌طوری‌که هر چند پاره‌ای از «ظواهر و مناسک اسلامی» مستقر بودند و جامعه، «صورت و سیمای دینی» داشت اما باطن، فرسوده شده و آسیب دیده بود. روند «استحاله» و «براندازی باطنی» ناگهانی نبود، بلکه پس از رحلت رسول اکرم(ص) آغاز شد و روزبه‌روز، فاصله «واقعیت‌های موجود» با «آرمان‌های نبوی» افزایش یافت، با این قید که «نشانه‌ها» و «نمادها» و «ظواهر» مستقر ماندند و «انحراف‌ها» و «مجرور‌ها» در سایه انتساب به دین و سنت نبوی صورت گرفتند. به‌این‌ترتیب، جامعه و حاکمیت در مسیری قرار گرفتند که با غایت محمدی، نه تنها شکافی عمیق داشت، بلکه در نقطه مقابل آن قرار داشت. امام حسین – علیه‌السلام– در چنین «شرایط ناگوار»ی قرار گرفت و مشاهده کرد که دین جدش، در مرداب استحاله فروافتاده است و می‌رود که انقلاب محمدی، برانداخته شود. این به آن معنی است که یک خطر بسیار جدی در میان است؛ خطری که اساس و کیان اسلام را به چالش کشیده و هویت و اصالت آن را در معرض زوال و فروپاشی نهاده است. واقعیت اجتماعی در زمانه حیات امام حسین – علیه‌السلام– همین اندازه، تلخ و گزنده بود و هرچه که پیش می‌رفت، ناخوشایندتر نیز می‌شد: و عَلَی الْاِسْلَامِ، السَّلَامُ اِذْ قَدْ لُبِیْتُ الْاَمَةَ بِرَاعٍ مَثَلُ بَرِیْذٍ(سیدبن طاووس، اللهوف، ص۲۴).

اینجا بود که امام حسین(ع) راه قیام را برگزید و در پی اصلاح و بازسازی انقلابی یک انقلاب فرسوده‌شده پرداخت: اَیْهَا النَّاسُ! اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ قَالَ مَنْ رَای سُلْطٰنًا جَآیِرًا مُّسْتَحْلًا لِّحُرْمِ اللهِ، نَاكًا لِّعَهْدِ اللهِ، مُخَالَفًا لِّلْسُنَةِ رَسُوْلِ اللهِ، یُعْمَلُ فِی عِبَادَةِ اللهِ بِالْاِثْمِ وَ

تَقْوَا بِیْسِهْ کَنِیْد تَا رَسَنگَار شَوِیْد.»(ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین(ع)، بی‌جا، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۱۴ ه‍.ق.، ص ۳۱۶)

**مذاکره‌اندازی و تبشیری با دشمن**  
امام حسین(ع) به ما آموزش می‌دهد که برای روشن کردن حقیقت، تنویر افکار و اتمام حجت و مصالحه چطور می‌توان حتی با دشمن هم به گفت‌وگو نشست. گفت‌وگوی امام(ع) با دشمن از موضع عزت، اقتدار و حکمت است. امام حسین(ع) در سه زمان و مکان متفاوت با دشمن مذاکره کردند و این مذاکرات در نهایت به سود مکتب امام حسین(ع) به سرانجام رسید. نخستین گفت‌وگوی امام با دشمن، بین آن حضرت و استاندار حکومت باطل یزید در مدینه«ولید بن عتبّه» صورت گرفت. امام حسین(ع) با زیرکی و هوش سیاسی، از طریق مذاکره با دشمن، وقت خرید، شبانه مدینه را به جانب مکه ترک فرمودند.

دومین مذاکره با حرن ربیاحی از فرماندهان ارتش یزید در مسیر کوفه بود. امام حسین(ع) از طریق این مذاکرات بذر حقیقت را در دل حر کاشت.

سومین گفت‌وگو شب هشتم محرم در کربلا با عمر بن سعد، فرمانده سپاه دشمن، صورت گرفت. در این مذاکرات امام حسین(ع) با حضرت عباس(ع) و حضرت علی اکبر(ع) در جلسه مذاکره حضور یافتند. عمر بن سعد نیز در این گفت‌وگو همراه با فرزندش حصص و غلام خویش بود. امام حسین(ع) در آغاز گفت‌وگو فرمودند: «ای پسر سعد؛ آیا قصد داری با من بجنگی؟ از خدایی که بازگشت به سوی اوست، واهمه نداری؟ تو مسلمانی. آیا گذشته مسلمانی مرا می‌شناسی؟ آیا می‌دانی من فرزند چه کسی هستم؟ من فرزند کسی هستم که تو بهتر می‌دانی او کیست. آیا تو این گروه را رها نمی‌کنی تا با ما باشی؟ این امر موجب نزدیکی تو به خدا می‌شود.»

عمر بن سعد در پاسخ گفت: «شما را خوب می‌شناسم، اما اگر از این گروه جدا شوم، می‌ترسم خانه و زندگی‌ام را خراب کنند.» امام حسین(ع) فرمودند: «من برای تو، خانه‌ای ابدی می‌سازم.» عمر بن سعد گفت: «من اموال و املاکی دارم. بینماکم املاکم را از من بگیرند. پس از آن چه کنم؟» امام حسین(ع) فرمودند: «من بهتر از همه این اموال و املاک را به تو خواهیم داد.»

حضرت سیدالشهدا(ع) هنگامی که مشاهده کردند عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی‌گردد، از جای برخاسته، فرمودند: «برای آینده تو نگرانم. خداوند جان تو را بزودی در بستر می‌گیرد و تو را در روز قیامت نمی‌آمرزد. به خدا سوگند من می‌دانم که تو از گندم عراق جز مقداری اندک، نخواهی خورد.» این مذاکرات و احتجاجات امام حسین(ع)، منجر به نوشتن نامه عمر بن سعد به ابن زیاد در کوفه و تقاضای ترک محاصره شد: «خدا آتش فتنه را فرو نشاند و مردم را بر یک سخن و رای متحد کند. حسین(ع) می‌گوید یا به‌همان مکان که از آنجا آمده، بازگردد یا به یکی از مرزهای کشور اسلامی برود و همانند یکی از مسلمانان زندگی کند یا اگر صلاح می‌دانید، از اینجا به شام برود تا هر چه بزید می‌خواهد درباره ایشان انجام دهد. خشنودی و صلاح امت در جلوگیری از جنگ و فتنه است.»

ابن زیاد مفاد نامه عمر بن سعد را نپذیرفت و شمر را به کربلا فرستاد. شب نهم محرم در کربلا، شمر امان‌نامه‌ای برای حضرت ابوالفضل العباس(ع) اعلمدار سپاه امام حسین(ع) آورد. به فرمان امام حسین(ع) گفت‌وگویی بین عباس بن علی(ع) و شمر صورت گرفت که در نهایت حضرت عباس(ع) امان‌نامه و پشت کردن به امام و مقتدای خویش را نپذیرفت. ظهر عاشورا امام حسین(ع) از طریق گفت‌وگو با دشمن آنان را مجاب کردند تا زمانی که آن حضرت در قید حیات‌اند، از حمله به خیمه اهل بیت امام(ع) اجتناب کنند. سخن طلایی امام حسین(ع) این است: «ان لَمْ یَکُنْ لَکُم دِیْنٌ وَ کُنْتُمْ لِاَتْخَافُوْنَ الْمَعَآذِ فُکُوْنَا اَحْرَارًا فِیْ دُنْیَاکُمْ: «اگر دین ندارید، لاقول آزاده باشید.»(بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ه‍.ق.، ج ۴۵، ص ۵۱)

اینچنین است که مکتب سیاسی حضرت سیدالشهدا(ع) درس آزادی، مبارزه در راه حق، اخلاق، معنویت، صبر، عشق بالله تعالی و شهادت در راه اعتلای حق و عدالت را به ما می‌آموزد.



## مکتب سیاسی حضرت سیدالشهدا(ع)

### درس آزادی، مبارزه در راه حق، اخلاق،

### معنویت، صبر، عشق بالله تعالی و

### شهادت در راه اعتلای حق و عدالت را

### به ما می‌آموزد. امام حسین(ع) هدف

### نهضت خود را اصلاح وضع حکومت و

### جامعه می‌خوانند، نه تصرف قدرت برای

### قدرت و دنیاطلبی. «بار خدایا تو می‌دانی

### که آنچه از ما اظهار شده برای رقابت در

### قدرت و دستیابی به کالای دنیا نیست،

### بلکه هدف ما این است که نشانه‌های

### دینت را به‌جای خود بازگردانیم و

### بلادت را اصلاح نماییم. تا ستم‌دیدگان

### از بندگانت امنیت یابند و به واجبات و

### سنت‌ها و دستورهای دینت عمل شود.»



## ۵ فراز مهم در فلسفه سیاسی

### مکتب امام حسین(ع)

# درس آزادیگی

دکتر سیدسلطان صفوی

رئیس مرکز بین‌المللی مطالعات صلح در لندن

مکتب حضرت سیدالشهدا امام حسین(ع) بی‌شک هنوز می‌تواند مشعل راه رهروان آزادی، عدالت و حقیقت باشد به این اعتبار، در این نوشتار تلاش می‌کنیم ۵ فراز مهم از فلسفه سیاسی مکتب امام حسین(ع) را به تأمل گذاریم.

**۱ حکومت به مثابه ابزار احقاق حق**  
یکی از مباحث مهم فلسفه سیاسی، جنبه موضوعیت یا طریقیّت حکومت و قدرت است. از منظر قرآن کریم، حکومت حقه، جنبه طریقیّت دارد، نه موضوعیت؛ «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند.» (حدید، ۲۵) حکومت طریقه‌ای است برای اقامه عدل و قسط در جامعه.

امام حسین(ع) در زندگی سیاسی خود، بر اساس همین قاعده قرآنی، مقابل انحراف بارز حکومت به‌نام دین قیام کردند، زیرا حکومت برای سلطه بر مردم، تحدید آزادی‌های بشر، محدود کردن حقوق بشر و بسط شکاف طبقاتی نیست. حکومت اسلامی وسیله‌ای برای تدبیر معیشت مردم و اقامه قسط و عدل بر اساس خُرد، دین، شورا و مشارکت اجتماعی است. لذا گرچه یزید به‌نام اسلام و خلیفه مسلمین و جانشین پیامبر اسلام(ص) حکومت می‌کرد، اما از آن جهت که به‌طور اساسی از معیارهای حکومت اسلامی یعنی، عدالت، آزادی و شورا دور شده بود و قصد اصلاح نیز نداشت، امام با او بیعت نکردند و در مقابلش قیام کردند.

**۲ خروجی حکومت، میزان حقانیت**  
قیام امام حسین(ع) این قاعده کلیدی را در زندگی سیاسی به ما می‌آموزد که حکومت به‌نام اسلام، مهم نیست؛ خروجی حکومت به‌نام دین است که اهمیت دارد. اگر خروجی حکومت، ظلم و مخالفت با حق و عدل و آزادی باشد، آن حکومت فاسد است و از دین خارج شده و تبعیت از سلطان جائز نیست. حاصل تبعیت از ظلم و باطل، همانا هلاکت است.

امام حسین(ع) در هنگامه سفر به کربلا فرمودند: «براستی که این دنیا دگرگونه و ناشناس شده و معروفش پشت کرده است. از آن جز نمی‌که بر کاسه نشیند و زندگی پستی همانند چراگاهی تپاه، چیزی باقی نمانده است. آیا نمی‌بینید به‌حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد؟ در چنین وضعی، مؤمن به لقای خدا سزاوار است. من مرگ را جز سعادت و زندگی با ظالمان را جز هلاکت نمی‌بینم. براستی که مردم بنده دنیا هستند و دین بر سر زبان آنهاست. مادام که دین برای معیشت آنها باشد، پیرامون آن هستند و وقتی به بلا آژموده شوند، دینداران اندک‌اند.» (تحف العقول، صص ۲۴۹ – ۲۵۰)

## ۳ اصلاح حکومت و احیای حق

امام حسین(ع) هدف نهضت خود را اصلاح وضع حکومت و جامعه می‌خوانند، نه تصرف قدرت برای قدرت و دنیاطلبی؛ «بار خدایا تو می‌دانی که آنچه از ما اظهار شده برای رقابت در قدرت و دستیابی به کالای دنیا نیست، بلکه هدف ما این است که نشانه‌های دینت را به‌جای خود باز گردانیم و بلادت را اصلاح نماییم. تا ستم‌دیدگان از بندگانت امنیت یابند و به واجبات و سنت‌ها و دستورهای دینت عمل شود.» (تحف العقول، ص ۲۴۳)

## ۴ فنایبیری قدرت

امام حسین(ع) قدرت سیاسی را که نماد برجسته امر دنیایی است، گذرا می‌خوانند و بدین سان دل بستن بر آن و دین‌فروشی و ترک حریت و مروت برای حفظ قدرت را خلاف عقل سلیم می‌دانند و انسان‌ها را در زندگی سیاسی و اجتماعی، به پیروی از حق و حقیقت می‌خوانند که حق هستند، نه دل بستن به ارباب قدرت که چند روزی بر سریر قدرت‌اند و پس از آن نابود می‌شوند. «بندگان خدا تقوا داشته باشید و از دنیا دگی بر حذر باشید که اگر بنا بود همه دنیا برای یک نفر باقی باشد یا یک نفر برای همیشه در دنیا بماند، پیامبر برای بقا سزاوارتر و جلب خشنودی آنها بهتر و چنین حکمی خوشایندتر بود، لیکن خداوند دنیا را برای امتحان خلق کرده و اهل آن را برای فانی شدن آفریده است. تازه‌هایش کهنه، نعمت‌هایش زائل و سرورش به اندوه مبدل خواهد شد. دنیا خانه‌ای پست و کوتاه مدت است. برای آخرت خود توشه برگزید. بهترین توشه آخرت، تقوای الهی است. پس